

اول: در عهد قدیم مرد مسلمان مدعی شد که گربه ای را تحت تعلیم و تربیت خود نماز خواندن یاد داده است رندی این سخن بشنید و از مسلمان مدعی خواست برای اثبات دعوی خود گربه را جهت نماز به مسجد بیاورد. مسلمان چنین کرد. رند هم با جعبه ای حاضر شد. نماز به جماعت آغاز شد و گربه در شگفتی تمام همچون دیگر مردمان نماز خواند. گربه با امام جماعت به رکوع و سجود میرفت و ذکر میگفت. مرد رند در حالیکه میخندید در جعبه را باز کرد و موشی را در مقابل چشم گربه رها کرد. گربه با دیدن موش دوان دوان در پی او دوید تا موش را شکار کند.

دوم: پاولف روانشناس در يك اتاق کاملاً بسته سگی را گرسنه نگه داشت، پس از مدتی در يك زمان مشخص زنگی را که در اتاق کار گذاشته بود به صدا در آورد و در همان هنگام نیز تکه گوشتی از دریچه اتاق بداخل انداخت سگ با دیدن گوشت بزاق دهانش ترشح کرد و شروع بخوردن گوشت نمود. چندین روز پی در پی این عمل اتفاق افتاد. صدای زنگ. تکه گوشت. صدای زنگ. تکه گوشت. سگ به این برنامه که در زمان مشخصی تکرار میشد عادت کرد. پس از چند روز پاولف روانشناس زنگ را بصدا در آورد اما گوشت را از دریچه بداخل اتاق نینداخت سگ بر حسب عادت بزاق دهانش ترشح کرد و بطرف دریچه دوید اما از گوشت خبری نبود، پاولف پس از آن هر گاه زنگ را بصدا در می آورد سگ گرسنه با دهانی که بزاقش ترشح کرده بود بطرف دریچه میدوید. سوم: از دو سال قبل که شورش و مخالفت مردم در ایران شدت بیشتری گرفته است رسانه های دیداری و شنیداری جمهوری اسلامی ایران اخبار را این چنین آغاز می کنند: با سلام و صلوات بر محمد و آل محمد.

شرطی شدن مردم ایران

مردم ایران که همه در شناسنامه شیعه اثنی عشری و مسلمان هستند از همان روزهای اول زندگی خیانت در حقشان روا میشود و با خواندن اذان در گوششان همچون گربه حکایت اول و سگ پاولف شرطی میشوند. در گوش هر بچه مسلمانی در همان روزهای نخست اذان گفته میشود و نامهای عربی را در گوش نوزادی که چون آب زلال و شفاف است تلقین میکنند. در همان روزهای نخست مهر بر گوش و چشم و دل و مغز ایرانی زده میشود که تا پایان عمر نتواند در پی تحری حقیقت برود. انسان ایرانی چنان اسیر دام «کهن الگوها» میشود که وقتی هم میخواهد از جا بر خیزد ناخواسته و ناخودآگاه نام علی را بزبان میآورد چه ربطی بین علی و نشست و بر خاست آدمی وجود دارد معلوم نیست.

ملاها که استادان روانشناسی مردم ایران هستند خوب از عامل شرطی شده گی استفاده میکنند بهمین خاطر وقتی می خواهند مخالفین خود را نزد مردم بی اعتبار سازند کلمات انگلیسی را بکار میبرند بدون اینکه اشاره به مفهوم علمی آن بکنند چرا که خوب میدانند مردم ایران شرطی شده کلمات و جملات عربی هستند. مردم ساده پندار مذهبی که معنی کلمه و جمله عربی را نمیدانند به آن به دیده کلام مقدس مینگرند. بدین رو ملاهای خائن فهمیده اند فقط با بکار بردن چند کلمه انگلیسی مثل لیبرال، لانیك، سکولار میتوانند به نتیجه دلخواه دست یابند. شوربختانه حتی دانشجویان و تحصیل کردگان ما معانی این اصطلاحات را بخوبی نمیدانند. ملاها با کلمات عربی چون متشرع، متعبد و همانند اینها کار خود را پیش میبرند. اینان با حفظ این ظواهر در کلام و زبان، ذهن مردم کوچه و بازار را هیپنوتیزم کرده اند. عامه مردم ما در همان لایه اولیه مغز خود متوقف شده اند و نمیتوانند به عمق مغز خود نفوذ کنند تا بلکه حقایق را دریابند. خوشبختانه جوانان بسیاری در ایران امروز در برابر طرح مسائل زیر بنایی پذیرا و شنوا هستند و آماده گی دارند تا در شالوده و اساس زندگی و عقاید تحمیلی تجدید نظر کنند گرچه نسل گذشته سرسختانه بر سر عقاید خود ایستاده و حاضر نیست گامی به جلو بردارد.

چندی پیش در بحث دینی با یکی از اینان که مدام در نماز و ذکر شبانه کوشا است بحث کردم این فرد که دچار فشارهای عصبی نیز هست در برابر پرسش هایم پاسخ های تند و عصبی میداد یكروز در جلسه ای برای بیان اهمیت عبادتش دلیلی آورد که جالب توجه بود. وی میگفت در سن نه سالگی يك روز صبح نمازش قضا میشود و پدرش زغالی آتشین را مقابل چشمان او میگیرد و تهدید میکند که اگر نمازش قضا شود آتش جهنم او را میسوزاند.

وی میگفت من از همان روز يك رکعت نمازم را هم ترك نکرده ام. حال این فرد در هر کجا که باشد در وقت اذان بسرعت بسراغ نمازش میرود. اما این فرد از کاری که میکند هیچ درکی و آگاهی ندارد زیرا که این مسأله برای او کاری ذهنی و از سر عادت شده که بطور خودکار انجام میگیرد چنانچه گربه حکایت اول ما چنین میکرد.

من از وی خواستم که نمازش را برای يك هفته به زبان فارسی بخواند و در هنگام خواندن به معنا و مفهوم آن فکر کند اما وی چنان تحت تأثیر آن هیپنوز اولیه پدرش بود که میترسید بقول خودش نماز فارسی اش مورد قبول خدا و رسول او واقع نشود. اگر نيك در معنی دعاها و نمازها بنگریم در می یابیم که این متون میتواند نامه های عاشقانه کس یا کسانی به معشوقشان (خدا) باشد

اما حالا میلیون ها نفر در سراسر جهان طوطی وار آنها تکرار میکنند و روی آن وقت میگذارند و بدتر از همه در پایان احساس رضایت از عبادت خود میکنند و به نفس خود کلك زده و در برابر دیگران خود را بنده بد خدا تلقی میکنند اما بهر صورت در درون خود احساس میکنند که مقرب در گاه باریتعالی هستند و همواره مورد توجه او هستند و بخاطر عبادتشان از دیگر انسانهایی که چون آنان عبادت نمیکنند برترند و بنابراین حقوق بیشتری از همه جهات باید به آنان برسد.

در جامعه ای چون ایران بی اعتقاد ترین مردمان از عقوبت پروردگار ترس دارند این ترس از کودکی آغاز شده و امروز با تبلیغات جمهوری اسلامی تداوم یافته است. همه رسانه ها مدام در حال زنده نگه داشتن دین اسلام هستند. اما حقیقت این است که حقیقت هیچگاه نیازی به تبلیغ ندارد. حقیقت همیشه زنده و پر شور وجود دارد که میتوانیم آنها در درون خود شناسایی کنیم.

می بینیم که دین چگونه بجای اینکه به پاکسازی درون بپردازد بر عکس به آلوده کردن نفس و درون منجر میشود. دلیل مهمی که باعث گشته مسلمانان از خلاقیت و شکوفائی در عرصه های گوناگون باز مانند همین عامل شرطی شده گی است که بر قلب و مغز انسان مهار زده و نمیگذارد مهارت ها و خلاقیت های فردی شکوفا شوند. فردی که به واسطه مذهب شرطی شد در برابر مسائل و حل آن عاجز میماند و نمیتواند خود به تنهایی اقدام کند و با توجه به زمینه باورهای دینی اش تصور میکند که خداوند بایستی کاری صورت دهد.

امروز کم نیستند ایرانیانی که مخالف رژیم هستند و در داخل کشور در شرایط بسیار سختی زندگی میکنند اما همین باور های غلط باعث شده که دم بر نیاورند. مردمی که به خدا و رسولش باور دارند با شروع هر برنامه خبری که میگوید: با سلام و صلوات بر محمد و آل محمد، نا خود آگاه خامنه ای و خاتمی سید را همان آل محمد شناخته و از بیان مخالفت حتی در خانه خود و در بین خانواده هراس دارند. این هراس دیگر هراس از حکومت نیست بلکه هراس از خدا و رسولش هست که هر فردی را با اندک اعتقادی مجبور به عقب نشینی میکند.

باری ناخود آگاه جمعی مردم ایران اسیر و شرطی شده همین علائم و نشانه ها هستند کلماتی چون یا علی یا صاحب الزمان یا محمد و.....

اگر دیوار نوشته های انقلاب اسلامی را که در هر کوی و برزن نقش بسته عکاسی کنیم و در کنار هم بچینیم این مسأله را تأیید میکند. یکی از همین دیوار نوشته ها سخنی از خامنه ای است با این مضمون: یکی از نشانه های حکومت صالحان اجرای نماز است. طبیعی است که مردم ساده پندار ما همچنان سر در گم باشند. شناخت روانشناسانه ملا ها از مردم باعث شده هر کاری بکنند چنانکه برای بدنام و لکه دار کردن همیشگی مجاهدین رژیم براهتی تن به بمب گذاری در حرم امام رضا داد و بعد هم اعلام کرد که کار مجاهدین بوده است. با همه افشاگریهای آقای ذاکری مأمور عالی رتبه اطلاعات جمهوری اسلامی در این باره، هنوز بسیاری این مسأله را باور ندارند.

دین حرف

باری همه اینها نتایج دین بیرونی است دینی که پیش از هر چیز تکیه اش بر حرف بوده و به شرطی سازی ذهن توده مردم مشغول است و برآستی مگر این انقلاب کارش را با حرف پیش نبرد؟ همچنان که باز حرف در اساس، کار رژیم است و مردم ما نیز همچنان سر گردان در پی دین بیرونی، دین حرف، روان هستند.

اکنون که نسل نوی ایرانی پا به عرصه گذاشته بایستی از بن و ریشه یاری شود تا بتواند خود را از عقاید دین بیرونی رها و آزاد کند. و اما دین درونی نیاز هر انسانی است که میخواهد در جهان مدرن و امروزی گام بردارد. دین درونی رابطه انسان با درون خویش است با اعماق قلب، مغز و روح خویش. اگر نسل نوین ایرانی بتواند دین بیرونی را کنار زند و دین درونی را فرا بخواند کاری سترگ را انجام داده است. اما دین درونی به باور من دین مهر و خرد است. دین فرا دینی است که همه جهان فردا بدان روی خواهد آورد. دین درونی همانا یگا نگی در پندار، گفتار و کردار است. دین راستی و درستی است.

وقتی سخن از درون میشود بی تردید به منشاء و عمق نظر می افکنیم چنانکه فراتر از کلام و سخن است. جایگاه درون روح، قلب و مغز آدمی است. افکار و اندیشه های آدمی با هر کمیت و کیفیت منشاء همه حرکات و اعمال اوست. اگر اعضاء بدن بطور ناخود آگاه نسبت به محرکات بیرونی واکنش نشان میدهد و یا حرکت خون و ضربان قلب و دیگر کارهایی که در بدن ما بطور خود کار در يك چرخه منظم انجام میگیرد همه از عمق ناخودآگاه در مغز ما ریشه میگیرند. از همین رو میتوان گفت بیماری های جسمی همه منشاء درونی دارند زیرا که تضاد های ذهنی و فکری موجب تنشهای ذهنی و فکری در انسان میشود و بنابراین مغز نمیتواند آن همکاری لازم را با کل سیستم بدن داشته باشد. پس باید دانست که اعتقادات و باورهای که خلاف جریان طبیعت و هستی است بررور از مغز آدمی به جسم و جان او سیطره پیدا میکند. اندیشه ها و باور های تعصبی و مطلق گرا جسم و جان آدمی را سخت و بیمار میکند زیرا همان گونه که در فکر انعطاف نیست در جسم و روح هم انعطاف از بین میرود و بیماری ریشه میدواند.

با این مقدمه در می یابیم که آدمی با بسط خرد و دانش میتواند به شفا فیت قلب و روح خویش یاری رساند. از همین رو چنین میسراید شاعر خردمند پارسی، فردوسی پاکزاد:

توانا بود هر که دانا بود

ز دانش دل پیر برنا بود

حال اگر هر ایرانی با در نگر گرفتن ابر قانون کارما KARMA (عمل و عکس العمل) به تمامی شعارها دعاهانی که در آن مدام لعن و نفرین و مرگ طلبی برای این و آن است نیک بنگرد در می یابد که چرا در زندگی مدام دچار بیماری یا مشکل و مسأله است. نسل نوین ایرانی باید خویش را از فید مذهب و دین بیرونی که مدام در پی ایجاد تنش و مسأله است به تمامی رها و آزاد کند. باید دانست که رستگاری انسان در آرامش است و این آرامش جز از طریق ذهن و فکر آرام بوجود نخواهد آمد و آنجا که ما بوسیله افکار و اندیشه های خشن و يك سویه دین بیرونی محاصره گشته ایم انتظاری جز هرج و مرج نباید داشت. آنگاه که انسان به طور مداوم به بیان و ادای کلماتی میپردازد که از درک معنا و مفهوم واقعی آن عاجز است و نمیتواند آنرا در ذهن خود بدرستی حلجی کند تا به روشنی رسد دست بکاری بیهوده زده است و بسی که بر علیه وجود خویش اعلام جنگ کرده است.

تضاد دین و آزادی

در طول تاریخ همواره بین دین و آزادی جنگ و تضادی غیر قابل انکار وجود داشته است. حال اگر دین درونی را به مفهوم والا و ارزشمندش که همان یگانگی و وحدت در پندار، گفتار و کردار نیک است بشناسیم میتوانیم آنرا براحتی و بدون جنگ و تضاد به آزادی انسان پیوند زنیم. چرا که مفاهیم و اندیشه ها همواره از درون انسان به بیرون از او توسعه می یابد. چه سود اگر ما آزادیهای سیاسی، اجتماعی و فردی داشته باشیم اما در درونمان اسیر توهمات اسارت بار باشیم. بدین رو اگر در جامعه ای کاملاً دمکراتیک هم باشیم باز امکان به زیر یوغ رفتن انسانها وجود دارد. اسارت و آزادی از درون آدمی برمی خیزد انسانی که از درون به آزادی و استقلال نرسیده است اسیر دست کسانی خواهد شد که در همه جوامع همواره مترصد بهره کشی از انسانها هستند. فرقی نمی کند چه بنام آزادی و چه بنام دین. آزادی، استقلال و دین، همواره ما ایرانیان را به چالش فرا خوانده است. از آنجائیکه ما هیچگاه درک و شناخت درستی از این سه مقوله نداریم و خواستگاه خود را شفاف نمیدانیم و همواره بر گذشته و سنت چسبیده ایم نتوانستیم راه حلی برای آن بیابیم. ما در پی آزادی هستیم اما همه غالباً در قلب و مغز خویش اسیر توهمات هستیم که ما را در پیوند به آزادی یاری نمی کند. این در باره استقلال کشور ایران هم صادق است اگر ما به درون به قلب و مغز و روح مان نظر افکنیم و به پاکسازی در بنیان های فکری و اندیشه های مان بپردازیم و صداقت را بر اندیشه حاکم کنیم بی تردید قلب ها شفاف و روشن میشوند و نیروی میسازد که اعمال آدمی را با صداقت همگام میکند و آنگاه است که پندار، گفتار و کردارمان صادقانه و یگانه میگردد. در چنین شرایطی که وجود ایرانیان پاکسازی شد و شفافیت یافت بی تردید دین حقیقی و درونی یعنی یگانگی در پندار، گفتار و کردار نیک در وجود هر ایرانی تجلی یافته و استقلال و آزادی هر فردی تضمین میشود. آنگاه که هر ایرانی به این سه اصل رسید طبعاً اتحاد بین همه ایرانیان بوجود خواهد آمد. پس اتحاد درونی (اتحاد پندار، گفتار و کردار) مقدمه ای است بر اتحاد بین همه مردم ایران.

جمهوری اسلامی ایران با درک این مطلب برای برهم زدن تعادل و اتحاد درونی در هر ایرانی، توده ها را بسوی دین بیرونی هدایت اجباری کرده است. به همین خاطر اغلب کسانی که در عرصه زندگی شکست میخورند به جای ریشه یابی علل آن و مبارزه با آن به مسیر های انحرافی از قبیل اعتیاد و فحشاء کشیده میشوند. پس بنابراین استقلال ایران جانی تضمین میشود که فرد فرد ایرانیان در انتخاب اندیشه ها، باورها و عقاید، واپسته و دنباله رو نباشند و خود را مقلد ولی فقیه و مرجع تقلید و یا حتی فلان روشنفکر خردمند ندانند، بلکه خود در تحری حقیقت بکوشند و محقق باشند و همه چیز را نسبی در نظر گیرند. توده های مردمی که دنباله رو هستند حق ندارند دم از استقلال کشور بزنند، چرا که استقلال بایستی از درون آنان سرچشمه گیرد. ملتی که ۲۵ سال از رژیم سرکوب گر ملاها ضربه خورده و روز بروز در سیاهی فرو میرود هنوز به خاطر نداشتن استقلال و آزادی درونی نتوانسته برای يك روز هم در حد گسترده به خیابان بیاید. بی شك مردم ایران خود مقصرند که در دام ملایان گرفتار آمده اند و گرنه رهائی از این دام چندان هم مشکل نیست. ما همه با هم در کوشش مان کم کاری میکنیم زیرا که هنوز باورها چندان محکم نیست.

از درون خود آغاز کنیم

در اینجا باید توجه کرد که آزادی و استقلال وقتی از درون از فکر و اندیشه هر ایرانی ریشه گرفت میتواند خود را به بیرون از وجود آدمی گسترش دهد. بی تردید هر ملتی شایسته همان حکومتی است که بر او حاکم است. اگر ملت ایران و فرد فرد ایرانیان از حکومت فعلی ناراضی هستند بایستی ابتدا به درون خود نقب بزنند و مشکل را در درونیات، آمال، آرزوها و خواست های واقعی خود ببینند. اینکه استعمار انگلیس و امثالهم در پی چپاول کشور ماست امری ثانوی است همچنانکه اگر جمعی ملای بیسواد بر ما حاکم شده اند نیز امری ثانوی است. اصل و واقعیت در این است که ما بایستی ابتدا در بنیان اندیشه های مان تجدید نظر اساسی و زیر بنایی کنیم که آن ابتدا پاکسازی صادقانه مغز ها و قلب های مان است، به اعتباری خرد و مهر را بایستی به عرصه زندگی خویش

راه دهیم. چنین انسانی که خویش را باور کرد گام در دین درونی نهاده است و از حلقه دین بیرونی رها شده است او خود را اگر چه يك نفر است اما چون يك ملت می پندارد و میداند که قطره همان ویژگی ها و صفاتی را دارد که دریا نیز در خود دارد. بدین رو انفجاری در درونش آغاز شده که شعله اش پاك کننده هر گونه ضعف و پلیدی است. يك قانون مهم طبیعت میگوید انسان در بیرون همان چیزی را به خود جذب میکند که در درون خود از همان جنس و نوع را بطور مداوم پرورش داده است. تردید نباید کرد که ستم پیشگان حکومت اسلامی حاصل درونیات خود ما هستند، دیوی که سرچشمه اش در قلب و مغز ایرانیان است. باید دانست که جهان آئینه درون ماست که خواست های اصیل و واقعی ما را در بیرون تجلی میبخشد. پس به این نتیجه میرسیم که استقلال و آزادی ایران در گرو استقلال و آزادی درون تک تک ما ایرانیان است و در این میان رهبران و مبارزان سیاسی، روشنفکران، نویسندگان و هنرمندان ایران زمین باید در این جریان پیشرو و جلو دار باشند. گاه تردید به خویش برای تجدید نظر اساسی فرا رسیده است تا تولدی دوباره بیابیم. اکنون در اینجا نظری می افکنیم به تفاوت های دین درونی و دین بیرونی.

دین بیرونی مطلق گراست و قالبی از پیش تعیین شده و تک ساحتی دارد، دین درونی نسبی گراست، شك میکند و هیچ پدیده ای را تمام و کمال پذیرا نمیگردد دین درونی برای پذیرش هر چیزی تحلیل و بررسی میکند و آنرا از چرخه های علمی و تجربی عبور میدهد. دین بیرونی کورکورانه معتبد و باورمند است.

دین درونی اساس را بر شادی و رهائی میگذارد زیرا که شادی ضریب هوش آدمی را بالا میبرد اما دین بیرونی غم و اندوه را ارج می نهد و آنرا توسعه می دهد چرا که ضریب هوش آدمی را بشدت پائین می آورد و قدرت تحلیل و بررسی را از انسان میگیرد.

دین بیرونی در گذشته سیر میکند و سنت را اصل میداند. دین درونی در اکنون سیر میکند و شرطی شده گذشته نیست. دین بیرونی برای فردا هیچ برنامه ای ندارد چرا که خدا را منشاء آغاز هر کاری میداند اما دین درونی از آنجائیکه انسان را منشاء انجام هر کاری میداند برای فردا و فرداها طرح و برنامه دارد.

دین بیرونی بر ظاهر پوشش و لباس و تأکید دارد اما دین درونی بر عمل انسان پیش از هر چیزی تأکید دارد. دین درونی رسیدن هر انسانی را به انتهای دانش ضرورتی انکار ناپذیر میداند. اما دین بیرونی دانش را فقط برای خبرگان خود میخواهد و ضرورتی نمی بیند که مردم به دانش دست یابند.

دین درونی انسان را به خود و ساختن خود توجه میدهد و از پرداختن به دیگران منع میکند اما دین بیرونی مدام در پی رسیدگی به ضعف و قوت دیگران است.

دین درونی میگوید حرکت کن و به جلو برو و زندگی را تجربه کن اما دین بیرونی میگوید فقط به يك سو حرکت کن و آن صراط مستقیم است.

دین درونی هرگز نمیگوید چه بکن و چه نکن بلکه میگوید از درون آگاه شو و خودت تصمیم بگیر و مسئولیت کردارت را پذیرا شو اما دین بیرونی میگوید چه بکن و چه نکن و در آخر هم معلوم نیست که مسئولیت بر دوش کیست آیا بر دوش خداست یا بر دوش مرجع تقلید و یا بر دوش خود انسان؟

دین درونی برای استقلال و آزادی فرد در خانواده و جامعه ارزش و اهمیت قائل است و معنویت انسان را بدون استقلال و آزادی فرد در اندیشه، گفتار و کردار فاقد ارزش میداند. دین بیرونی استقلال و آزادی انسان را محدود میداند.

دین درونی آزادی انسان را تا جایی میداند که به آزادی دیگر انسانها لطمه نزند. دین بیرونی اصل را بر کمیت میداند و در تولید مثل افراد جامعه را تشویق به داشتن فرزند بیشتر میکند اما دین درونی بر کیفیت تأکید دارد و داشتن فرزند را منوط به فراهم شدن شرایط عقلی آن میداند.

دین بیرونی بر ازدواج به شیوه سنتی تأکید دارد و اجازه نمیدهد دختر و پسر نسبت به هم شناخت عمقی و عملی بدست آورند اما دین درونی به دختر و پسر این اجازه را میدهد که با شناخت گسترده نسبت به هم برای ازدواج اقدام کنند.

دین بیرونی در پی سازماندهی معنوی است که مدعی آن است. و انسانها را با اعداد و ارقام میشناسد. اما دین درونی در پی سازماندهی نیست و انسان را با عدد و شماره مقایسه نمیکند.

در دین بیرونی انسان در پی شناخت خداست و مدام پرسشش این است: خدا کیست؟ پرسشی که در طول تاریخ بی پاسخ مانده است
انسان در این وضعیت حقیقت را در بیرون از خود جستجو میکند اما در دین درونی انسان در پی شناخت خود است و حقیقت را در
درون خویش جستجو میکند و پرسش این است:
من کیستم؟

shahriyarshadan@yahoo.com

درفش کاویانی



<http://derafsh-kaviyani.com/parsi/>

derafsh-kaviyani.com